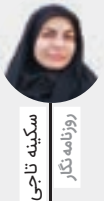


رنج بی معلمی، درد بی خیالی



برخی مدارس مشهد همچنان معلم ندارند، خبر، همین قدر کوتاه و تلخ است. درحالی که با ورود به ماه آذر، پاییز به انتهای خود نزدیک می شود و تقریبا یک سوم از سال تحصیلی را پشت سر گذاشته ایم، هنوز برخی مدارس مشهد دچار کمبود معلم هستند. از ابتدای سال تحصیلی گزارش های متعدد و متفاوتی از کمبود نیرو در آموزش و پرورش منتشر می شد و رقم کلاس های بدون معلم در استان خراسان رضوی به خصوص شهر مشهد، تعجب برانگیز بود. در نهایت اعتراف به ۲هزار ۵۰۰ کلاس بدون معلم در خراسان رضوی، آماری رسمی بود که مدیرکل آموزش و پرورش استان، اواسط مهر ارائه کرد. اگر فرض کنیم هر کلاس سی دانش آموز داشته باشد-که بی شک دارد-و این عدد را در کلاس های بدون معلم ضرب کنیم، به عددی بزرگ از تعداد دانش آموزانی می رسمیم که به اظهار بسیاری از مادران، تا اواخر مهر بی نظمی و بی قیدی در رفتارشان پدیدار شده و شوقی برای حضور در مدرسه نداشته اند.

گزارش روز



معلم پار هوقت یا کلاس تکه پاره؟

در برخی مدارس، یک معلم مسئول اداره دو یا سه کلاس شده است و بدین ترتیب یا باید کلاس ها درهم ادغام می شدند تا معلم ساعات حضور خود در مدرسه را بین کلاس ها تقسیم می کرد که در هردو صورت، جز خستگی ذهنی و بدنی برای معلم و بهره نبردن لازم دانش آموز از دروس، آورده دیگری نداشت. بخت، یار آن دانش آموزانی بود که والدین دلسوز و پیگیرشان، ساعاتی را بر سر کلاس به تدریس می پرداختند تا از خاموشی چراغ کلاس جلوگیری کنند. البته این لطف والدین، خود عواقب نه چندان مثبتی به دنبال دارد؛ آموزش با روش های غیر اصولی و گاه اشتباه و تدریس نادرست به خصوص در پایه های اول و دوم ابتدایی، از همین ضررهای جبران ناپذیر برای دانش آموز است. زهرا، مادر پرسی کلاس دومی است که به سبب عضویت

همه این ها درحالی است که سرپرست معاونت پژوهش و برنامه ریزی اداره کل آموزش و پرورش خراسان رضوی قول برطرف شدن کمبود نیرو در مدارس تا آخر مهر را داده بود ولی تا قبل از موعد سر رسید، آقای مدیرکل دوباره وعده ای یک ماهه برای رفع کمبودها داد. تأخیر در جذب معلمان جدیدالورود، علت وقایع پیش آمده بیان شد و استفاده از فرصت کارورزی دانشجو-معلمان دانشگاه های فرهنگیان، راه حلی بود که سید امیر شوشتری مطرح کرد.

● معلمانی که هنوز دانشجو هستند سحر، دختر بیست و پنج ساله ای است که سابقه چند سال تدریس در مدارس غیرانتفاعی را دارد. او می گوید: «امسال

اداره کلاس، بی حال و بی حوصله!

به دلایلی از معلمی فاصله گرفتیم اما وقتی که مهر داشت به انتها می رسید و کلاس برادر کلاس چهارمی ام هنوز معلم نداشت، درخواست دادم که معلم کلاستان بشوم. مدیر مدرسه، اول بهانه آورد که معلم کلاس چهارم و پنجم و ششم باید مرد باشد. بعد که پیگیری والدین برای آمدن معلم بیشتر شد، از من تقاضا کرد بروم سر کلاس اما نه به عنوان معلم فقط برای اداره کلاس. گفتند که به خاطر کمبود بچه، امکان استفاده از نیروهای دیگر را نداریم و حتی الامکان از دانشجو-معلمان و بازنشسته ها باید استفاده کنند». اگرچه دانشجویان مراکز تربیت معلم به طور تخصصی برای شغل شریف معلمی آموزش دیده اند، باید گفت بهره گرفتن از دانشجویانی که هنوز تجارب

مسئله کمبود نیرو در آموزش و پرورش، چند سالی است که با توجه به حجم گسترده بازنستگي ها، گریبان گیر این وزارتخانه شده است اما سؤال اینجاست که چرا راه حلی برای آن اندیشیده نمی شود؟ مگر مکانی مهم تر از مدرسه و جایی مهم تر از کلاس وجود دارد که در آن، آینده کودکان مادر حال شکل گیری است؟ مگر غیر از این است که بعد از خاتمه و خانواده، سرنوشت کودکان به محیط مدرسه و کلاسی که در آن تحصیل می کنند، بستگی دارد؟ در بیشترین کشور های دنیا سیاست گذاری در امر آموزش، اولویت اصلی دولت هاست و شایسته ترین افراد به روشی اصولی و تخصصی برای معلمی انتخاب می شوند، چرا در کشوری

که دین رسمی آن، شأن و منزلتی خاص برای کودکان قائل است و بیشترین تأکید را بر امر تربیت و انتخاب درست مربی دارد، آموزش و پرورش با چنین مسائل ابتدایی ای روبه روست؟ گویی هرسال با شروع سال تحصیلی، متولیان امر، همه واقعی کمبود ها رویه رو می شوند و یادشان می افتد که باید کاری می کرده اند و نکرده اند. بهره گیری گسترده از نیرو های خرید خدمات آموزشی -که سالانه با آموزش و پرورش قرارداد همکاری منعقد می کنند- بازنشسته ها و اکنون دانشجو-معلمان، همچنان باری از شانه های سنگین آموزش و پرورش بر نداشته است

و با سیری شدن دو ماه و اندی از سال تحصیلی، همچنان مدرسی در مشهد از کمبود نیرو و دانش آموزانی از نبود معلم رنج می برند. دبستانی پسرانه در بولوار رسالت، دبستانی دخترانه در چهارراه گاز شرقی، مدرسه ای در خیابان پنجن و دبیرستانی در طبرسی شمالی، نمونه هایی از مدارس مشهد است که در تاریخ ۱۴۰۲ هنوز کلاس هایشان بدون معلم بود.

وقتی موضوع را از خود معلمان پیگیری کردیم، نیز به نتایج بهتری دست نیافتیم. حسین، از معلمان فعال در مدارس منطقه طرق است، به اعتقاد او اکنون دیگر

نیرویی وجود ندارد که در انتظار ورود به آموزش و پرورش باشد و در حال حاضر همه افسراد پذیرش شده در آزمون استخدامی و حتی تکمیل ظرفیت، وارد مدارس شده و به خدمت گرفته شده اند. اما همچنان در مدارس، کمبود معلم داریم؛ به خصوص در پایه اول. همکاران من در دیگر محلات مشهد، خبر از نبود معلم به خصوص در پایه اول می دهند. در بعضی مدارس ابتدایی هم کلاس هایی با چند معلم مختلف اداره می شود! یعنی چون معلم ندارند، از معلم های پایه های دیگر هربار یکی می رود و کلاس را اداره می کند و این ثبات نداشتن، آسیب بزرگی

به دانش آموز می زند. استفاده از فرصت کارورزی دانشجو- معلم ها هم چندان موفقیت آمیز نبوده است؛ چون از طرفی ابلاغیه ساعت کاری آن ها، بیست ساعت در هفته است و چهارشنبه ها در مدارس حضور پیدا نمی کنند و از طرف دیگر با اعلام وزارت علوم از هفته بعد، کلاس های آموزشی این دانشجویان، حضوری است. می شود و باید به دانشگاه بازگردند. فقط در همین مدارس ناحیه ۲، ۳۵ دانشجو- معلم در حال گرداندن کلاس ها هستند. برگشت این نیرو ها به دانشگاه، دوباره کلاس ها را بی معلم می کند و این موضوع، نشان از نا هماهنگی بین وزارت علوم و اداره کل آموزش و پرورش دارد که خیلی دیر به فکر تأمین کمبود ها افتاده اند.

بیدار شدن از خواب مستولانه، صبح روز اول مهر

خان هشتم



نام سرستون این بخش را «خان هشتم» گذاشتیم. خان هشتم، خان جنگیدن و مبارزه کردن نیست، خان روایت کردن است، روایت از قهرمانان کشور و وطنمان. امروز روایتی غریبانه از بهشت معصومه^(ع) را نوشتیم که در ادامه آمده است.

اینکه در یک شهر غریب راه را گم کنی، عجیب نیست. کاری از نشان» و آدرس دادن هایش هم بر نمی آید. ناخوداگاه خودت را توسط بزرگراه تهران می بینی و میدانی که رد کرده ای و به سمت راستش پیچیده ای، تو را دقیقاً می برد وسط ترافیک فشرده خودرو هایی که در غروب پنجشنبه، می خواهند به امواتشان در بهشت معصومه^(ع) سر برند.

وقتی همه «به راست بپیچید» های «نشان»، مسدود است و ناگزیر باید به چپ بپیچید و بیست دقیقه در ترافیک چهارخطی یک میدان کوچک با روری کلاچ نگه دارید، دقیقاً به این غریبی و نابلدی درود می فرستید.

اصلاً چرا به روز پنجشنبه توجه نکردم؟ چرا به عصر روز پنجشنبه دقت نکردم؟ چرا به آدرس «نرسیده به بهشت معصومه» دقت نکردم و ...

کنار پیاده رو بهشت معصومه، دقیقاً جایی از میدان شهدای گمنام که به راست می روی، توقف می کنیم. کمی که هوای آزاد عصر تنگ پنجشنبه به سرمان می خورد، می گویم پیاده شویم. حالا کجا توقف کرده بودیم؟ دقیقاً کنار قطعه شهدای مدافع حرم.

چهره ها برابرم غریب است. آدم هایی هم که آن قطعه را شلوغ کرده اند. همه مثل هم هستند اما مثل ما نیستند. این مدت در قم آن قدر پاکستانی دیده بودم که بتوانم در همان نگاه اول، تشخیص بدهم ملیت این مرد های سیاه پوشیده وزن های کوشواره به بینی، پاکستانی است. اما از وجود قطعه «مدافعان حرم پاکستانی»، در قم بی خبر بودم.

به یاد قطعه شهدای فاطمیون بهشت رضای مشهد می افتم و اینکه یک سال است به زیارت شهدای مدافع حرم نرفته ام.

اگر خروجی های اتوبان را اشتباه نمی پیچیدیم،

افغانستانی ها در مشهد، دیگر غریب نیستند



می گوید: به شام، شهید شام.

نمی تواند فارسی صحبت کند. حرف های مرا هم نمی فهمد.

پشت سرم، صدای گریه های مادری بلند می شود که انگار تازه به مزار پسرش رسیده است. از همه حرف هایش فقط کلمه مادر... مادر را می فهمم. ریشه های رنگی که با گیوهر ها و پارچه ها و گل های ارزان قیمت درست شده اند، مرا یاد فیلم های هندی می اندازد.

مردی سعی می کند ریشه بلند گل را در وقاب و تابلوی مزار برادرش ببیچد و آن را تزئین کند. سرهمزار، باریسه است با گلدان مخمل با گل های مصنوعی یا پارچه های پولکی یا دسته گل های پارچه ای. کنار هر تابلو، یک عود در حال سوختن و دود کردن است و انگار نباید خاموش شود و اگر تمام شود، فوراً یک عود دیگر جایش را می گیرد.

زن جوانی به اندازه مشت بسته اش، دسته قطور و بزرگی از عود های روشن را به دست گرفته است

و تند تند کنار هر تابلو یک عدد فرو می کند، دود غلیظ دسته عود ها وقتی به ردیف ما می رسد، کمتر شده است. برخی شان تا این فاصله نیم سوزنده اند. بوی عود و دود و شمع در این حد و حجم را برای اولین بار تجربه می کنم.

می خواهم با آن ها صحبت کنم. چند زن جوان، زبانم را می فهمند اما نمی توانند جوابم را به فارسی بدهند. تقریباً همه شان فارسی را خوب می فهمند اما نمی توانند صحبت کنند. حتی چند دختر نوجوان هم نمی توانند هم سخنان شوند.

روضه تمام می شود. این قدر گریه و سوز و گداز که در اینجا می بینم، در مزار شهدای مدافع حرم مشهد ندیده ام. این ها انگار غربتشان، مزید بر فراق شده است.

افغانستانی ها در مشهد، دیگر غریب نیستند؛ هم زبانی با غربت را سبک می کند. اینجا ما یک نفر را هم نمی توانم پیدا کنم که بتوانم با او هم صحبت شوم.

سید حسین، لیاقت حسین، حبیب حسین، سید ساجد حسین، سید واجد حسین، سید گوهر حسین، سید حکیم حسین، سید محسن حسن، نسبتی با هم ندارند. فقط همه شان شهید شده اند. در شام این حجم از تصاویر نگفتنی به یک باردیدن، تمام نمی شود. به یک بار گفتن هم تمام نمی شود. پسرم لیوان شربتی برابم می آورد. آن را به مادر شهیدی تعارف می کنم. اول نمی پذیرد. اصرار می کنم. بالاخره با سپاس و لبخند می پذیرد.

حس می رزم زنان جوان بچه به بغل باید همسر شهید باشند اما حیف که زبان گفت و گویمان الکن است!

یاد هاجر می افتم و آموزش زبان پشتو. یادم می آید که مردم پاکستان، فارسی را دوست می دارند و اگر در پاکستان، کارهای فرهنگی متنوع و تأثیرگذار انجام شود، چه بسا زبان دشمنان فارسی بشود.

و اما ای کتابی از شهیدای پاکستانی مدافع حرم داریم؟ ... از میسان آن دود و عود و شمع و ریشه های رنگی و مزارپوش پولکی و گلدان های مخملی و گل های پارچه ای، عبور می کنیم. دوباره که ببیچیم، حمایا یک دید مترجم داشته باشیم تا روایت را تکمیل کنم.

چشماتن روشن

مهربانی را از این مشاور املاک مشهدی یاد بگیریم



یکی از مشاغلی که بسیاری از مردم بعد از مواجهه با آن لب به شکایت باز می کنند، مشاور املاک است. اما بعضی مشاوران املاک هستند که با انصاف و مردم داری خود، خاطر ه خوبی برای مشتریان می سازند؛ مثل این مشاور مهربان که قرارداد تمذید اجاره ملک را رایگان تنظیم می کند و از مستأجران و خانواده های کم بضاعت برای قرارداد اجاره، پولی نمی گیرد. خدا به این کاسب خوش انصاف و کسانی مثل او خیر و برکت بی حساب نصیب کند.

ضمناً از خرداد امسال، امکان ثبت و تمذید رایگان قرارداد اجاره به صورت اینترنتی در سایت «سامانه ملی املاک و اسکان کشور» به نشانی amlak.mrud.ir فراهم شده است. می توانید بدون هیچ هزینه ای، در هر ساعتی از روز، قرارداد اجاره را به صورت رسمی، ثبت یا تمذید کنید و کد رهگیری بگیرید.

یادداشت

گوش دادن؛ هنر از یادرفته زندگی ما

«گوش دادن» جزو هنرهایی است که کمبود آن در ارتباط بین انسان ها به شدت به چشم می خورد.

بسیاری از افراد فکری می کنند برای ایجاد یک ارتباط موفق و خوب فقط باید بتوانند به خوبی و زیبایی حرف بزنند و نقشی برای گوش دادن در این زمینه قائل نیستند.

بیشتر افراد بر اساس یک تصور غلط فکر می کنند «گوش دهندگان» خوبی هستند. آن ها فکر می کنند نمی توان برای گوش دادن مؤثر، آموزش دید و اساساً گوش دادن، نیاز به آموزش دیدن ندارد و در پایان اینکه، آن ها فکر می کنند بین گوش دادن مؤثر و گوش دادن ساده، هیچ تفاوتی وجود ندارد.

در یک بررسی علمی مشخص شده است که افراد نیمی از آنچه شنیده اند، به خاطر می آورند؛ البته بلافاصله پس از فرایند شنیدن و همین افراد پس از دو ماه، صرفاً حدود ۲۵ درصد از چیزهایی را که شنیده اند، به خاطر می آورند. این بررسی علمی که «الف نیکولز» در «دانشگاه مینوسوتا» انجام داده، درصداً بوده است توانایی هزاران دانشجو را در زمینه گوش دادن فعال بسنجد.

این یک واقعیت است که بیشتر زمان ما در بیداری به شنیدن می گذرد تا سایر فعالیت ها نظیر سخن گفتن، خواندن و نوشتن. این موضوع هم جالب توجه است که هرچه سطح سواد جامعه بالاتر باشد، افراد وقت بیشتری را به گوش دادن می گذرانند. بیشتر فعالیت های انسان ها با یکدیگر بر محور ارتباط و ارتباطات شکل می گیرد و نقش اصلی در ارتباطات را ارتباطات کلامی و به ویژه ارتباطات کلامی میان فردی به خود اختصاص داده است، به طوری که بر اساس تحقیقی که «الف نیکولز» و «لئونارد استیونس» انجام داده اند، بیشتر وقت انسان ها در ارتباطات، صرف ارتباطات گفتاری می شود تا ارتباطات نوشتاری. گوش دادن، ۴۲ درصد از وقت روزانه، سخن گفتن، ۳۲ درصد از وقت روزانه، و در مجموع ۷۴ درصد، خواندن، ۱۵ درصد از وقت روزانه، نوشتن، ۱۱ درصد از وقت روزانه و در مجموع ۲۶ درصد از وقت ما را می گیرد.

گوش دادن، کاری است که ممکن است هر روز انجام شود یا نشود. شاید اهمیت گوش دادن، چندان به چشم ما نیاید، اما اینکه با چه کیفیتی به حرف چه کسی و تحت چه شرایطی گوش دهیم، مسیر زندگی ما را، را خواهد ناخواه، تغییر می دهد.

بسیاری از افراد در دوران فعلی، به خاطر مصائب و مشکلات متعدد، به ویژه در زمینه ارتباطی، دل های آکنده از غم و خاطرات تلخ و مشکلات و نابسامانی هایی در زندگی دارند که آنان را با فشارهای متعدد روحی و روانی روبه رو کرده است. این افراد بیشتر در پی دو گوش شنوایند تا حرف دلشان را بزنند و با بازگویی دردهای خود به اصطلاح، سبک شوند. در این بین، افرادی که به اصطلاح خوب گوش می دهند و سنگ صبور هستند، کمک بزرگی به این گونه اشخاص دردمند می کنند که نیاز به حرف زدن و تخلیه احساسات خود دارند. آن ها در این همدردی، به همدلی نیز دست پیدا می کنند. این روحیه خوب و بزرگ، ستودنی است. امام علی^(ع) فرموده اند: «مِن الشُّوْذِ الضُّبُرِ لَاسْتِمَاعُ شُكْوَى الْمُظْلُوفِ» از بزرگواری و آقایی است که انسان برای گوش سیردن به شکوه و ناله دردمند، تحمل و صبر داشته باشد «غیر الحکم».

شماره ۱۳

شماره ۱۳



شماره ۱۳

عکس: مصطفی اشپور